



اشتراک گذاشته و در حضور کلی مانع از بازجویی قبل از انقلاب گرفته تا نان به نرخ روز خور بازمانده از دیروز و نقاب داران و تغییر چهره دادگان، فریبرز قصبه باید میان مرز رسیدن و نرسیدن در رفت و آمد باشد و بر حسب ماهیت داستان روی تطهیر را نیز به خود نبیند؛ چرا که قصه او حالا حالاها ادامه داشته و سر دراز دارد.



در مسیر زندگی پرماجرای فریبرز باغبیشه ما نیز احتمالاً مثل نویسنده دلواپس او بیم و نگران او و دورهمی های خانوادگی اش، که تاب درد و دوری اش را نداریم. حتی وقتی نویسنده، پس از گذشت سیری اول، خیال ما را راحت می کند که جان فریبرز باغبیشه تا پایان سریال در برابر هر خطری در امان است، باز هم در سری سوم تا اسم جنگ وسط می آید ما دلتنگ گردیم! آبی سه نفره شان هستیم و دلگرم بازگشت بی جراحت و صحیح و سلامت او. در سری سوم وقتی فریبرز طبق همان الگوی شخصیتی به هوای گنج مدفون، سر از جنگ در می آورد و سپس به اسارت در می آید و با ساده لوحی تمام با فاشق در پی ایجاد روزنه ای برای فرار است، باز این ترکیب کم خردی، بدبختی و خوش شانسی توأمان است که او را از وسط گیرودار یافتن و از دست دادن گنج، تبدیل به یک رزمنده و قهرمان ملی می کند؛ موقعیتی که نه دلخواه و مطلوبش که بیشتر حالتی برزخ گونه و نسبی و امن است که به مو می رساند و پاره نمی کند و در شرایط گاه خیلی دور و گاه خیلی نزدیک به خواسته اش قرار می دهد تا به عنوان قهرمان کم هوش و فریب خورده و همراهی آفرین سریال، فاصله قانونی اش با گنج تا همیشه حفظ بماند. با نخ تسبیچی که سریال از قسمت اول و در قراردادی داستانی با ما به



**هماهنگی و همسانی پر دوام**  
**موقعیت ها با تعاریف اولیه ارائه شده از شخصیت ها و به تعبیری روایت همگن و هم راستا و بدون تخطی، عاملی است که به سریال هم و چهی کمیک، چند گانه و باور پذیر بخشیده و هم این که تا قسمت پایانی ما را به دنبال خویش می کشد.**

پابندی به آرمان های هم بندی های انقلابی اش، بی اختیار سر از زندان های قبل از انقلاب در می آورد؛ یا وقتی پس از وقوع انقلاب وقتی، از سر کم هوشی، هنوز ساز خودش و حکومت قبلی را می زند، به عنوان مبارزی انقلابی و شکنجه شده شناخته می شود و دستش از قضا در ادارای مرتبط با میراث و اشیاء قیمتی بند می شود، تا به خیال خودش دست تقدیر محسوبش کند و به همین دلیل، مینا را بر نقاب زند و سوء استفاده می گذارد. اما چه سود که بنابر همان کم هوشی ذاتی خیلی زود لو می رود و بازیچه می شود و حنایش تنها پیش عده قلبیلی است که رنگ دارد و بنابر همان فقر هوشی، می شود مایه و مجری سوء استفاده و مأمور اوامر و تحقق آرزوهای افسردگی دیگر. ظرفی بیینی و نکته سنجی فیلمنامه و ارجمندی سریال در واقع با همین وفاداری به تعاریف اولیه و بسط و گسترش گزاره های داستانی در راستایی کم نقص و از پیش تعیین شده است که جلوه اثر را دو چندان کرده و دلیلی برای نگاه داری ما پای اثر می شود. به عبارتی هماهنگی و همسانی پر دوام موقعیت ها با تعاریف اولیه ارائه شده از شخصیت ها و به تعبیری روایت همگن و هم راستا و بدون تخطی، عاملی است که به سریال هم و چهی کمیک، چند گانه و باور پذیر بخشیده و هم این که تا قسمت پایانی ما را به دنبال خویش می کشد.